

رسول هادی زاده

افکار معارف پروری در اشعار عجزی

جنبش معارف پروری چه در نیمه دوم عصر ۱۹ و چه در ابتدای عصر ۲۰

تاجیک، پیش از همه و بیش از همه در ادبیات بدیعی ما نقش و نفوذ بزرگی داشته است. معارف پرووران تاجیک اندیشه و آرای پیشگامان خود را به واسطه ژانرهای گوناگون بدیعی بیان می‌کردند. عقیده و جریان معارف پرووری در ادبیات تاجیک نه تنها آهنگ و موضوع و سبک و اسلوب تازه‌ای داخل نمود، بلکه در شکل‌های ژانر ادبی نیز تازگی‌های چشمگیری وضع کرد. مقاله‌نویسی ادبیات سیاسی، حکایت‌های رئالیستی و واقعیت زمان، شکل‌های درام، قصه‌های ادبی و فلسفی، طرز نو سفرنامه‌نویسی، مکالمه بدیعی و کنایه‌ای در ادبیات تاجیک شکل‌های نوینی بودند که نثر بدیعی ما را غنی و رنگین کردند.

در ادبیات معارف پرووری تاجیک جایگاه و مقام نظم کلاسیکی ما نیز کم نیست. در قالب‌های نظم دگرگونی‌های کلی دیده نمی‌شود، اما در موضوع و مضمون نظم افکار معارف پرووری یک دم نو جانبخشی وارد نمود که شعر ما را مؤثر و همدم فعال زندگی ساخت که در این نوگرایی و تازه‌آفرینی نظم، سهم و خدمت شاعر برگزیده ابتدای سده ۲۰ صدیق‌خواجه عجزی سمرقندی بسیار بزرگ بود.

صدیق‌خواجه عجزی در محیط مدنی و معنوی ابتدای عصر ۲۰ در سمرقند یکی از مردان برگزیده مکتب و معارف نو بود. او خود که از تربیت‌دیدگان مدرسه‌های کهنه سنتی بود، اصول اسکولاستیکی (схολастикин) تدریس و آموزش این دانشکده‌ها را دیده و دانسته و تا چه اندازه از طلبات و احتیاجات جامعه دور بودن علوم مدرسه‌ای را فهمیده بود. او علاج و چاره از غفلت و جهالت نجات یافتن و به سوی تمدن بشری چشم‌گشادن را در اصلاح مکتب و معارف و بنیاد نمودن اساس‌های نو تدریس و تعلیم می‌دید. از این جاست که او به رویه مکتب‌های نو تاتاری و قفقازی که در آن سالها خیلی شهرت پیدا کرده بودند، در روستای خود حلوایی مکتب اصول نو (جدید) تأسیس نموده، کودکان اهالی ده را تعلیم می‌داد. در این کار نجیب او یکی از دوستان عجزی- معلم و معارف‌پرور سمرقندی عبدالقادر شکوری شریک و یاور بود. علمای رسمی و مدرسان کهنه‌پرست تمام قوه و احکام

شریعت را به مقابل عجزی و مکتب اصول جدید او روانه کردند. عجزی را کافر و بی‌دیانت و مکتب او را بدعت و شیطنت اعلان کردند.

اما عجزی از فعالیت تعلیم مکتب نو و عقیده‌های معارف‌پروری خود واپس نگشت. او در مکتب نو همچنان به اصول نو تعلیم و تربیت را دوام می‌داد و به مقابل متعصبان و مانعان راه معارف و ترقی معنوی سخت به مبارزه برخاست. در این مبارزه استوارانه، سلاح کارای او اشعار آتشین وی بود.

عجزی از جوانی به شعر و ادب شوق داشت. شاید او هنوز در سالهای تحصیل در مدرسه به شعرگویی سر کرده باشد. از چند غزلی که در دیوان خود «گنجینه حکمت» آورده است، می‌توان قضاوت کرد که او مثل بسیاری از شاعران آن زمان از پیروان نظم بیدل بوده و در این پیروی حتی از همتایان خود نیز سبقت گرفته است. در چنین غزل‌ها عجزی همان اندیشه و افکار زاهدانه و عرفانی را به رمز و استعارات مرکب و دشوارفهم به رشته نظم کشیده است. در کنار این، شاید در آن سالها عجزی در چنین شعرهای هجوی بیدلی از بی‌تمیزی‌های اهل زمانه که کلام حق را نمی‌دانند و در جهل بی‌درمان مانده‌اند، سخت انتقاد می‌کند:

به ذوق بی‌تمیزان تلخ می‌آید کلام حق
 گهر بر دست نااهل اوفتاده گم کند رونق
 سگ اصحاف کهف از صحبت نیکان شرف دارد
 همان می‌گردد انسان هر جماعت را که شد ملحق
 خیشان را به استعمال کار ناروا بگذار
 مثل باشد که می‌گویند: «آب گنده در خندق»
 نصیب آدمی شد نعمت و نِقت چه باید کرد؟
 یکی در شادمانی آن دیگری در غصه مستغرق
 گشادن قفل مطلب بی‌کلید سعی دشوار است
 بود تفسیر مشکل عجزی آن حرفی که شد مغلق

اما زمانه‌ها دیگر گشتند. دیگر به مفهوم و عباره‌های عمومی و بی‌نشان شعر احتیاجات و دعوت زندگی را نمی‌توانستند قانع کنند. اولین نشانه‌های مکتب‌های اصول جدید، کتابهای اولین درسی راه نوین تعلیم، روزنامه و مجله‌هایی که از خارج و از روسیه به زبانهای فارسی و ترکی، روسی و تاتاری می‌آمد، به دیده‌های مردم نورهای اولین دانش نو را جلا داد، فهم و ادراک مردم در غفلت مانده را بیدار کرد. مقاله‌های محمودخواجه بهبودی، قصه و مکالمه‌های بدیعی فطرت در شعور مردم، در آثار بدیعی جنبش به وجود آورد. در چنین شرایط در شعر از عرفان و تصوف و مفهوم‌های پیشین اخلاق و سیاست تمدن سخن گفتن، تکرار مکررات و تقلید بی‌ثمر نظم گذشتگان می‌بود.

عجزی از اولین شاعران زبردستی بود که در چارچوب و شکل غزل‌های قدیم موضوع و مفهوم‌های زمان را داخل نمود. مکتب و معارف، ترغیب علم و دانش نو، خطاب به ملت و خودشناسی ملی، ترغیب به نوسازی وطن - این موضوع و آهنگهای نوی بود که عجزی با احساس بلند و استعداد فطری شاعرانه به قالب شعر کلاسیکی داخل نمود. او می‌نویسد:

تا به کی ای دل زنی از لب جانان حدیث
از پی تحقیق رو گوی ز قرآن حدیث
رنج جهالت تورا ست جوی طیب علاج
عمر غنیمت شمار گوی ز درمان حدیث
دست طلب کن دراز میوه مطلب بچین
دیده عبرت گشای گوی ز عرفان حدیث ...
فرصت فرزند خود صرف به بازی مکن
هر دم و هر لحظه اش کن ز دبستان حدیث
خصلت بی‌دانشی دشمن انسانی است
گوش مده گر کند زمره نادان حدیث

عجزی بیچاره را حرف ترقی خوش است

بلبل دلخسته را خوش ز گلستان حدیث

عجزی نه تنها اصلاح مکتب و معارف، بلکه اصلاح وطن، یعنی جامعهٔ زمان خود را یکی از وظیفه‌های تاریخی می‌دانست. زیرا بی‌اصلاح اجتماعی جاری نمودن مکتب و معارف نو ناممکن بود. اما او می‌دید که اصلاح اجتماعی کاری آسان نیست و این به دست او و مثل او اشخاص جداگانه میسر نمی‌شود:

ز اصلاح وطن هر لحظه می‌آید به من کاغذ
به رنگی عرضه دارد با من از نام وطن کاغذ...
به فهم نارسا حل معما مشکل است اما
که بوی نافه می‌آرد گر آید از ختن کاغذ
به هر کس نامهٔ اسرار دل گفتن خطا باشد
حضور بی سوادان را کجا سازد سخن کاغذ
ز استقبال شورا با رفیقان مصلحت باشد
اگر از صلح عرض خط کند در انجمن کاغذ

عجزی هموطنان خود را دعوت می‌کند که خلق و ملت، وطن و دیار اجدادی را با دانش و علم جدید، با راه ترقی و پیشرفت اجتماعی، با جریان تاریخی کشورهای متمدن جهان لازم است برابر نمود. در این راه همفکری، وحدت و اتحاد و یگانگی وطن و ملت شرط است. تنها با اتحاد و انجمن وطن را از ویرانی و خرابی به آبادی و رفاه رساندن ممکن است:

ای فکر باصواب بیا انجمن کنیم
ای عقل یار شو که صلاح وطن کنیم
ای گفتگو بیا ز معارف سخن زنیم
ای جستجو رفیق شو آغاز فن کنیم

اندیشه پیش آی ز علوم جدیده گوی
عصر نو است ترک خیال کهن کنیم
ما را ز شهریاری جمشید دم مزن
ترک کمان رستم و جنگ بیژن کنیم
افتاده است کلبهٔ ویران ما خراب
گردیده سعی فرض که حفظ وطن کنیم

عجزی همچون آموزگاری که به تعلیم کودکان سر و کار داشت، در تشویق و تبلیغ علم و دانش نو به نسل نوری هم بی‌واسطه مراجعه کرده است. با سخنان ساده مؤثر، با آهنگ پند و نصیحت پدران کودکان را به تعلیم اصول نو و به مکتب‌های طرز جدید دعوت نموده است. از این جهت دو رباعی شاعر نهایت قابل ذکر است:

ای کودک خردسال نیکو اختر در دست تو کاغذ و کتاب و دفتر
در سینهٔ خویش شوق مکتب داری مگذار ز دست کین بود کیسهٔ زر

گفتم به خرد که صاحب عرفانی بنمای ره نجاتم از ناداری
گفتا: «مکتب، مکتب، مکتب، مکتب باید خوانی، خوانی، خوانی، خوانی»

سعی و همت و جانسپاری‌های عجزی و معارف‌پروران دیگر در بیداری مردم غفلت‌زده و محروم از مکتب و معارف در جامعه کمتر اثر می‌کرد. از یک طرف علمای کهنه‌پرست مُرتجع به تبلیغات و ترغیبات آنها سخت مانع می‌شدند. از طرف دیگر مأموران حکومت پادشاهی نیز با بیداری ملی و خودآگاهی مردم محلی سخت مقابله می‌کردند. عجزی با سوز و گداز و قلب آتشین خود به مردم مراجعت کرده، وضع ناهنجار و حالت غفلت و جهالت آنها را با درد و الم تصویر می‌کرد، شاید که این سخنان دردآشنای او هم‌وطنانش را به سوی روشنایی علم و دانش و ترقی رهنمون گردد. شاعر در یک غزلش چنین خطاب می‌کند:

ای ملت نجیبۀ اسلام پر ز نور
 چندیم در تصرف محنت پی غرور؟!
 تا کی به گوش پنبۀ غفلت نهیم سخت؟!
 تا چند چشم عبرت خود را کنیم کور؟!
 باشیم تا کدام دم از معرفت برون؟!
 گردیم تا کدام گه از علم بی حضور؟!
 تا کی خوریم نان کسالت به تنبلی؟!
 نوشیم تا کی آب جهالت ز بحر شور؟!
 یک دفعه روی جانب راه نجات کن
 در جسم و هم جان خود آب حیات کن

عجزی تیره دلان زمانش را که تیر دشمنانۀ خود را به مقابل مکتب و معارف
 و منادیان علم و معرفت نشانه گرفته اند، سخت تنقید می کند. سخنان تند و تیز،
 کنایه های سینه دوز، نفرین و لعنت پر کینه او مخالفان راه حقیقت و ترقی و رفاه
 ملت را شرمسار عام می گرداند:

هر قوم ز تحقیق سوی ما نظر انداخت

گوید که در این بادیه این مشت خر اینجا!
 این مرده دلان را کفن این جُبه و دستار
 کس مرده جُنبنده نبیند مگر اینجا!
 تا چند ز خود بی خبری بهر خدا گوی
 یک بار به خود آی و به عبرت نگر اینجا
 ماییم فرومایۀ دنیای و هم عقبی
 شرمنده در آن معرکه و خنده در اینجا!
 عجزی چه خوری غصۀ این قوم پریشان
 هر یک به سری ساخته سودا دگر اینجا!

عداوت و مقابلهٔ ارتجاع پرستان که مردم را در جهل و نادانی و جامعه را از راه ترقی بشریت به دور می‌انداخت، تأثیر گروه معارف پروران را، که هنوز کم‌شمار و بی پشت و پناه بودند، در جمعیت سست می‌کرد. در مبارزه‌های جانسپارانه و دلیرانهٔ فدائیان راه دانش و معارف گاه لحظه‌های نومیدی و درماندگی هم احساس می‌شد. یأس و نومیدی از وضع پس‌ماندگی و غفلت‌زدگی مردم، از عدم آگاهی و خودشناسی مردم. این احساس یأس و نومیدی‌ها در شعرهای عجزی هم‌هانگ با اوضاع عمومی اجتماعی صدا می‌داد:

ما را نه معرفت نه بصیرت نه اعتبار
یا رب چه شد به ما مگر اهل زمان نه‌ایم؟!
هر خوشه‌چین ز خرمن علم است بهره‌ور
مرغ چگونه‌ایم که جویای دان نه‌ایم!
هر فرقه‌ای ز خوان معارف نصیب برد
ما را چه شد که لایق این قدس خوان نه‌ایم
در ظاهریم صورت زیبا و طرح خوب
در باطن آنچه صورت ما هست آن نه‌ایم

بلی در محیط حاکمیت جابرانهٔ جهل و تعصب به تنهایی در راه ترقیات اجتماعی به مبارزه برخاستن کاری آسان نبود. عجزی این را می‌دانست، بار گران، حتی با خطر جان این نبرد را حس می‌کرد. اما او از این راه پا پس نکشید. زیرا میان مردم نور معرفت و دانش افگندن و دیده‌ها را به سوی آیندهٔ درخشان روشن نمودن مرام زندگی او بود:

چو نی تا چند از بنیاد من خیزد فغان عجزی؟!
ز چشم اشک حسرت تا کجا باشد روان عجزی؟!
به گوش دون سرشتان حرف علویت چه می‌خوانی!

به سنگ آب گوهر هرگز مریزان رایگان عجزی!
 کف یوسف نه آسان داشت دامان زلیخا را
 رسیدن تا به مصرش بود چاهی در میان عجزی!
 قدم بردن به منزلگاه مطلب مشکل است اما
 در این ره تا نفس باقی است می‌باشم روان عجزی!

بلی عجزی در واقع هم «تا نفس باقی بود» برای معرفت و دانش، برای روشن نمودن راه خلق با نور مکتب و معارف مبارزه برده است. او این مرام و مطلب زندگی را شعار دایمی و محکم ایجاد بدیعی خود قرار داده بود. او در راه به حیات جاری نمودن این مرام و مطلب خود کسب پرافتخار معلمی را تا آخر حیات (وفات: ۱۹۲۷) در مکتب‌های شهر عزیزش سمرقند دوام داد. این است که اهل مکتب و معارف نام او را همچون یکی از معلمان اول مکتبهای دوران شوروی به احترام یادآوری و پاسداری می‌کنند.

عجزی با عقیده و آهنگ‌های معارف‌پروری به نظم کلاسیکی تاجیک نفس تازه آورد، موضوع و آهنگ‌های شعر را به طلبات زمان خود موافق ساخت، در شکل بدیعی و مضامین نظم تازگی‌های مخصوص و دلچسپ داخل نمود. نظم نوی که در ادبیات معارف‌پروری تاجیک مقام نمایان اشغال نموده است، پیش از همه با نام عجزی عجین است. این خدمت نخواهد شد.